

حضرت امام سپس به صفات ملازم وجود اشاره می‌کنند (توجه شود که تاکنون بحث درباره عالم و فاسق بود که می‌توانند از هم جدا شوند):

«و أمّا إذا كان الاتّصاف و اللا اتّصاف ملازمین لوجوده، كالتقابلية و اللا قابلية للذبح في الحيوان، و القرشية و اللا قرشية في المرأة، و المخالفة و عدمها للكتاب في الشرط، فجربان الأصل لإحراز مصداق العامّ ممّا لا مجال له، سواء قلنا: بأنّ الوصف من قبيل العدم النعتيّ بنحو العدول، كما إذا قلنا: بأنّ المستفاد من العامّ بعد التخصيص كون الموضوع هو المرأة الغير القرشّية، و الشرط الغير المخالف ... و هكذا، أو بنحو الموجبة السالبة المحمول، كالمرأة التي ليست بالقرشّية، و الشرط الذي ليس مخالفا للكتاب.

و ذلك لما عرفت: من أنّ الإيجاب العدوليّ و الموجبة السالبة المحمول يحتاجان إلى الموضوع، فإنّ في كلّ منهما يكون الموضوع متّصفا بوصف، فكما أنّ المرأة الغير القرشّية تتّصف بهذه الصفة، كذلك المرأة التي لم تتّصف بالقرشّية، أو لم تكن قرشّية، موصوفة بوصف أنّها لم تتّصف بذلك، أو لم تكن كذلك.

و الفرق بالعدول و سلب المحمول غير فارق فيما نحن فيه، فالمرأة قبل وجودها كما لا تتّصف بأنّها غير قرشّية، لأنّ الاتّصاف بشيء فرع وجود الموصوف، كذلك لا تتّصف بأنّها هي التي لا تتّصف بها، لعين ما ذكر.

و توهم أنّ الثاني من قبيل السلب التحصيليّ ناش من الخلط بين الموجبة السالبة المحمول و بين السالبة المحصّلة. و القيد في العامّ - بعد التخصيص - يتردّد بين التقييد بنحو الإيجاب العدوليّ و الموجبة السالبة المحمول، و لا يكون من قبيل السلب التحصيليّ، ممّا لا يوجب تقييدا في الموضوع.

و لو سلّم أنّ الموضوع بعده «العالم» مسلوبا عنه الفسق بالسلب التحصيليّ، فلا يجري فيه الأصل - أيضا - لإحرازه، إذ قد عرفت أنّ السلب التحصيليّ الأعمّ من وجود الموضوع لا يعقل جعله موضوعا، فلا بدّ من أخذ الموضوع مفروض الوجود، فيكون العالم الموجود إذا لم يكن فاسقا موضوعا.»^١

توضیح:

١. همان



۱. اگر زن قرشی است همیشه قرشی است و قرشیت از آن جدا نمی‌شود. و اگر شرط مخالف کتاب است، همیشه چنین است و اگر حیوان قابل ذبح است، همیشه قابل ذبح است؛
۲. در این صورت اگر بخواهیم اصل جاری کنیم، این اصل به نحو سالبه محصله است: (زنی نبود و قرشی نبود) و نمی‌توانیم به نحو موجبه (چه معدوله و چه سالبه المحمول) آن را جاری کنیم: (زنی بود و غیر قرشی بود؛ یا زنی بود و قرشی نبود)
۳. و در هر دو نوع موجبه (معدوله المحمول و موجبه سالبه المحمول) باید زمانی تصور شود که موضوع (زن) موجود باشد و این صفت (عدم قرشیت) را نداشته باشد. و حال آنکه چنین فرضی در میان نیست.
۴. و فرضی هم بین موجبه معدوله المحمول و موجبه سالبه المحمول در میان نیست.
۵. و اگر کسی توهم کند که «موجبه سالبه المحمول»، مثل سالبه محصله است (یعنی می‌توانیم بگوییم زمانی بود که زنی نبود و قرشی هم نبود، پس الان هم قرشی نیست)، اشتباه کرده است.
۶. اگر هم عقد الوضع (در عام مخصص)، سالبه محصله فرض شود، سالبه محصله ای است که موضوع در آن موجود فرض شده است (و نه سالبه محصله ای که با انتفاء موضوع هم سازگار باشد)
۷. چرا که معقول نیست برای «عالمی که نیست»، صفت «عدم فسق» لحاظ شود.

ما می‌گوییم:

ماحصل فرمایش امام آن است که:

۱. موضوع در عام بعد از تخصیص، تبدیل می‌شود به «عالم غیر فاسق»
۲. این موضوع (عقد الوضع)، به سه صورت قابل فرض است:
موجبه سالبه المحمول: کسی که عالم است و فاسق نیست، واجب الاکرام است
موجبه معدوله المحمول: کسی که عالم است و غیر فاسق است، واجب الاکرام است
سالبه محصله: کسی که «عالم فاسق» نیست، واجب الاکرام است.
۳. ولی سالبه محصله را باید چنین تصویر کرد تا سخن صحیح باشد «کسی که عالم هست و فاسق نیست، واجب الاکرام است» چرا که معقول نیست حکم (واجب الاکرام) را بر کسی که نیست و عالم و فاسق نیست، بار کرد
۴. استصحاب اگر چنین است که: زمانی در گذشته زید عالم بود و فاسق نبود، و الان کماکان، قابل قبول است ولی اگر بخواهیم بگوییم: «زیدی نبود و عالم نبود و فاسق هم نبود ولی امروز موجود است و عالم است و مشکوک الفسق است پس استصحاب می‌کنیم عدم فسق را» این اصل مثبت است چرا که:



استصحاب «عدم فسق» را در این موضوع خاص (زید) ثابت نمی‌کند، بلکه عدم فسق را به نحو کلی ثابت می‌کند و انطباق آن بر این موضوع، لازمه عقلی آن است.

۵. حال: اگر قید، از لوازم دائمی موضوع باشد (عدم قرشیت و زن)، امکان اینکه بتوانیم قاطعانه بگوییم «این زن بود و قرشی نبود» وجود ندارد.

۶. و اگر بخواهیم بگوییم «این زن نبود و قرشی هم نبود» و «الان هست و قرشی نیست»، این اصل مثبت است چرا که «عدم قرشیت در این زن» استصحاب نشده است، بلکه به نحو کلی استصحاب شده است (استصحاب کلی قسم دوم)

«كان الأصل مثبتاً، لأنّ المتيقّن هو عدم هذه المرأة قرشيّة باعتبار سلب الموضوع، أو الأعمّ منه و من سلب المحمول، و استصحاب ذلك و إثبات الحكم للقسم المقابل أو الأخصّ مثبتاً، لأنّ انطباق العامّ على الخاصّ - في ظرف الوجود - عقليّ، و هذا كاستصحاب بقاء الحيوان في الدار و إثبات حكم قسم منه بواسطة العلم بالانحصار.

فقد اتّضح ممّا ذكرنا: عدم جریان استصحاب الأعدام الأزليّة في أمثال المقام مطلقاً.»^۱

توضیح:

۱. وقتی می‌گوییم «در ازل این زن قرشی نبود»، به این جهت است که زنی نبود و قرشی نبود (سالبه به انتفاع موضوع)

۲. و در همه سالبه‌های محصله («زید عالم نبود»)، اگر مراد آن است که «یا زیدی نبود و عالم نبود و یا زیدی بود و عالم نبود.» (مراد اعم است)

۳. اگر خواستیم «عدم علم زید»، یا «عدم قرشیت زن» را استصحاب کنیم و بگوییم: «حالا که هست، کماکان عالم نیست» یا «حالا که زن هست کماکان قرشی نیست»، این مثبت است چرا که:

۴. این استصحاب کلی قسم ثانی است. یعنی می‌گوید این کلی (عدم قرشیت) سابقاً در عالم بود و الان اگر بخواهد محقق باشد، در ضمن این زن است. و این انطباق حکم کلی بر فرد است که عقلی است.

۵. [انطباق العام على الخاص: انطباق کلی بر فرد]

حضرت امام سپس می‌فرمایند استصحاب «عدم قرشیت»، از جهات دیگر هم با مشکل مواجه است چرا که:

«أنّ صحّة الاستصحاب فيه منوطة بوحدة القضية المتيقّنة مع المشكوك فيها، و هي مفقودة،

لأنّ الشیء لم یکن قبل وجوده شیئاً لا ماهیّة و لا وجوداً، و المعدوم لا یقبل الإشارة لا حسّاً و

۱. همان



لا عقلا، فلا تكون هذه المرأة- الموجودة- قبل وجودها هذه المرأة، بل تكون تلك الإشارة من أكذوبة الواهمة و اختراعاتها.

فالمرأة المشار إليها في حال الوجود ليست موضوعة للقضية المتيقنة الحاكية عن ظرف العدم، لما عرفت أن القضايا السالبة لا تحكى عن النسبة، و لا عن الوجود الرابط، و لا عن الهووية بوجه، فلا تكون للنسبة السلبية واقعية حتى تكون القضية حاكية عنها، فانتساب هذه المرأة إلى «قريش» مسلوب أزلا، بمعنى مسلووية «هذبة» المرأة و [القرشية] و الانتساب، لا بمعنى مسلووية الانتساب عن هذه المرأة و قريش، و إلا يلزم كون الأعدام متميزة حال عدمها، و هو واضح الفساد، فالقضية المتيقنة غير القضية المشكوك فيها»^١

توضيح:

١. اگر بگوئیم: «این زن قبلاً نبود و قرشی هم نبود و الان هست و نمی دانیم که قرشی هست» قضیه متیقنه (زن نبود و قرشی نبود) و قضیه مشکوکه (الان هست و نمی دانیم قرشی هست)، واحد نیستند چرا که:
٢. زن قبل از وجود، هیچ نبوده است که بتوان به آن اشاره کرد (هویت ندارد)
٣. و اگر می گوئیم «این زن موجود نبود»، این دروغ واهمه است، چرا که در حال نیستی، این زن نبوده است تا بتوان گفت «این زن نبوده است»
٤. پس اگر به این زن، می توانیم اشاره کنیم، این زن موضوع قضیه ی «این زن موجود نبود» نیست، چرا که اصلاً قضیه مذکوره، سالبه محصله است و در این قضیه نسبت وجودی سلب می شود و نه اینکه زنی هست و موجود نیست.
٥. پس اگر می گوئیم «در ازل این زن قرشی نبود»، در حقیقت می گوئیم در ازل نه زنی بود و نه قریشی بود و نه نسبتی بین آنها برقرار بود
٦. نه اینکه بگوئیم «زن در حالیکه معدوم بود، مسلوب الانتساب بود». چرا که در این صورت برای «زن معدوم» تصویر نوعی تحصل و تمایز شده است.

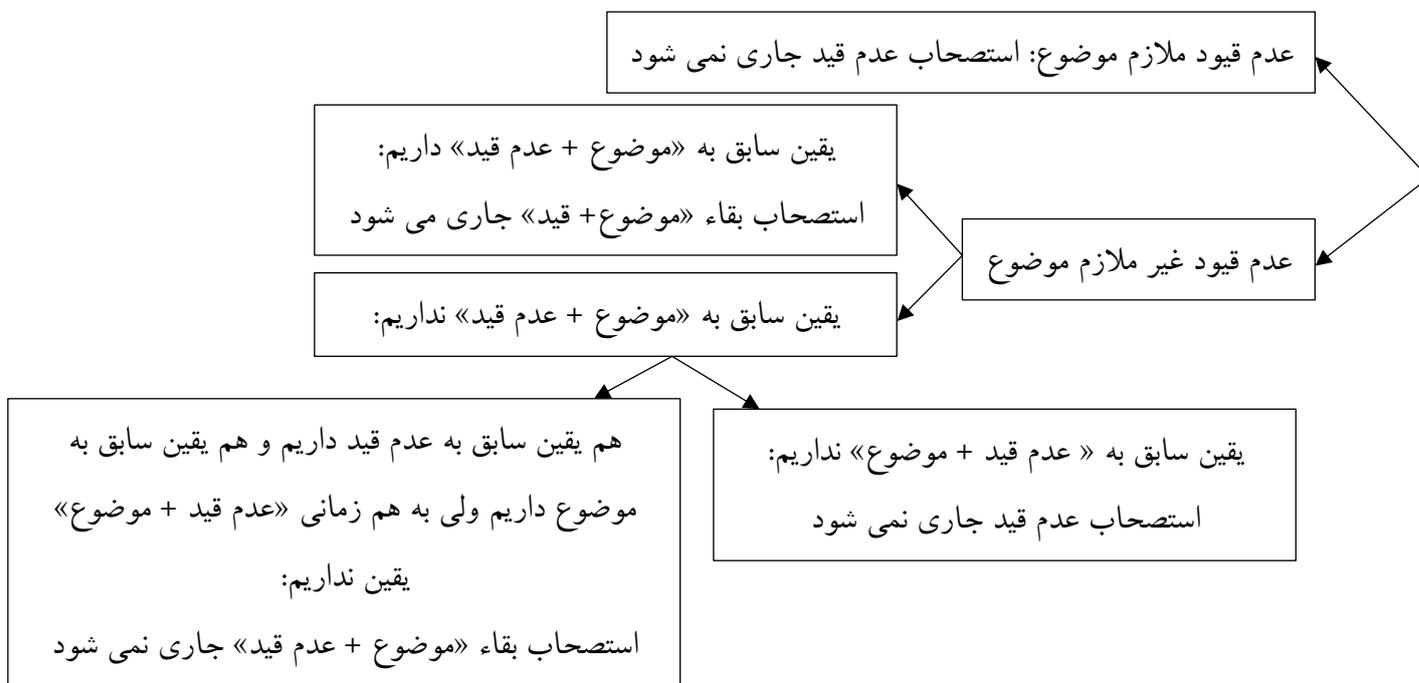
جمع بندی فرمایش حضرت امام

١. سخن امام در حقیقت به نوعی رد استصحاب عدم ازلی است و به نوعی هم رد فرمایش مرحوم آخوند و تقریر مرحوم خوئی است که می خواهند اصل موضوعی را در ما نحن فیه غیر از اصل عدم ازلی برشمرده اند.

١. همان



۲. پس ایشان می‌فرمایند اگر اصل موضوعی، دارای حالت سابقه وجودی است (زید بوده و عالم بوده و فاسق نبوده است) قابل جریان است ولی اگر اصل موضوعی، چنین نیست و قرار است با اصل عدم ازلی و یا شبیه آن تصحیح شود، این اصل قابل جریان نیست.



رج اصول استواید من مین

